

داستانهایی درباره پدر مادرهای خوب و پدر مادر های بد



مادر بداخلاق

پدر و مادرت را نگاه کن.
نگاه کردن به جمال مادرت خودش عبادت
فرمان مادر را ببر، ببین که چه بر سر تو خواهد آمد.
هرچه مادرت سخت گیر تر باشد فرمانت را ببر ...
اگر مادرت تند باشد فرمان بردن از او اثرش بیشتر است.
فرمان مادر خوش اخلاق را که همه می برند

میرزا محمد تقی پور

محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر سرور انبیاء

حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ
نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ

اعراف ایه 58

و زمین پاک است که گیاهش به اذن پروردگارش بیرون می آید، و
زمینی که ناپاک است، جز گیاهی اندک و بی سود از آن بیرون نمی آید؛
این گونه نشانه ها را برای گروهی که سپاس گزارند [به صورت های
گوناگون] بیان می کنیم...

با اینکه اکثر پدرمادرها خوبند ولی عده ای از پدرمادرها بد هستند...
لذا در ایه شریفه مذکور خدا فرموده اگر پدرومادر خوب باشند معمولاً
فرزند هم خوب میشود و اگر برعکس باشد معمولاً فرزند بد میشود
اگرچه استثنائاتی هم وجود دارد.

خوب بودن والدین یعنی به فرزندشان محبت می کنند. فرزند را تحقیر نمی کنند. در تربیت او خیلی تلاش می کنند. به فرزند ادب یاد می دهند. به نیازهای مادی و معنوی فرزند توجه دارند. به طور مداوم کودک را سرزنش نمی کنند و....

بد بودن والدین یعنی به فرزندشان محبت نمی کنند. فرزند را تحقیر می کنند. در تربیت او خیلی تلاش نمی کنند. به فرزند ادب یاد نمی دهند. به نیازهای مادی و معنوی فرزند توجه ندارند. به طور مداوم کودک را سرزنش می کنند و....

یکی از عوامل بد شدن والدین به نفوذ فرهنگ غرب بر می گردد البته هرچقدر فرهنگ غرب بیشتر در خانواده ها نفوذ کند پدرمادرها و بچه ها بدتر میشوند ...

و هرچقدر پدرمادرها مومن تر باشند بچه ها بهتر میشوند...

همچنین نداشتن آگاهی نسبت به وظایف خود از جمله عوامل بد بودن والدین می باشد...

یکی از وظایف مهم والدین محبت کردن به فرزندان است.

اسلام دین محبت به فرزندان است و از بداخلاقی و تندخویی نسبت به فرزندان نهی کرده است و هر گونه ازار و اذیت کودکان مورد نهی شدید اسلام است که در آخرت مجازاتهای فراوانی بدنبال دارد. و در زندگی رسول خدا که الگوی نمونه است می بینیم که پیامبر اسلام همه وجودش سرشار از محبت به کودکان می باشد. همچنین اهل بیت علیهم السلام همیشه به فرزندانشان محبت می ورزیدند و پدران هم باید این چنین باشند تا فرزندان شان در پرتو این محبت، تربیت مناسبی داشته باشند.

همچنین بزرگان دین و قران کریم سفارش کرده اند فرزندان را دین دار تربیت کنید.

ولی ما می بینیم که اکثر خانواده ها در مورد لباس و خوراک و نیازهای مادی فرزندان تلاش می کنند ولی برای تربیت درست فرزندان و یاد دادن ادب به آنها و نمازخوان کردن آنها تلاش نمی کنند و بی تفاوت هستند.

پدر در مقابل کارهای خلاف فرزندش نباید سکوت کند! این سکوت می تواند به فرزند آسیب برساند و باعث شود که او به کارهای بدتر روی

بیاورد. والدین باید به جای سکوت، با فرزندشان صحبت کنند، راهنمایی کنند و اگر لازم باشد، با تنبیه مناسب (نه تنبیه بدنی) او را از این کارهای خلاف بازدارند. سکوت در برابر این کارهای خلاف، باعث می‌شود که کودک جسارت بیشتری پیدا کند و روی خطاهای خود را بیشتر کند. همچنین، اگر سکوت کنید، ممکن است فرزندتان فکر کند که شما به این کارهای خلاف اهمیت نمی‌دهید و این هم به او آسیب می‌رساند. بعضی پدرها هیچ کاری به فرزندانشان ندارند و فرزندان هم از این مساله سوء استفاده می‌کنند و هر کاری می‌خواهند انجام می‌دهند و باعث بی‌آبرویی و شرمساری خانواده خود میشوند.

عبدالله بن فضاله گوید: از امام صادق یا امام باقر شنیدم، که می‌فرمود: یترک الغلام حتی یتیم له سبع فاذا تم له سبع سنین قیل له اغسل وجهک و کفیک، فاذا غسلهما قیل له صل ثم یترک حتی یتیم له تسع سنین، فاذا تمت له علم الوضوء و ضرب علیه و أمر بالصلاه و ضرب علیها، فاذا تعلم الوضوء و الصلاه غفرالله لوالدیه ان شاءالله

کودک را تا هفت سالگی بحال خود می گذارند. پس اگر هفت سالش تمام شد به او گفته می شود که صورت و دستانت را بشوی و اگر چنین کرد بار دیگر رهایش می کنند تا اینکه نه ساله شود، پس اگر نه سالش تمام گشت وضو یادش دهند و برای وضو گرفتن (اگر سرپیچی کند) او را بزنند، همچنین به نماز وادارش می سازند و بر خواندن نماز (اگر سرباز زند) او را بزنند. پس اگر وضو و نماز یاد گرفت خداوند پدر و مادرش را خواهد بخشید ان شاءالله

و از پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده که فرمود: أدب صغار أهل بیتک بلسانک علی الصلاه والطهور فاذا بلغوا عشر سنین فاضرب ولا تجاوز ثلاثا

فرزندان خود را با زبان بر نماز و وضو عادت دهید، و اگر به سن ده سالگی رسیدند آنها را برای واداشتن به نماز بزنید ولی از سه ضربه تجاوز نکنید

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به برخی از کودکان نگاه کردند
و فرمودند: وای بر اولاد آخر الزمان از دست پدرانشان! سؤال شد یا
:رسول الله: آیا از پدران مشرک آنان؟ فرمودند

خیر، از دست پدران مؤمن آنها، چون واجبات دین را به فرزندانشان نمی
آموزند و اگر اولاد آنها بخواهند، بیاموزند، آنان را منع می کنند. و تنها به
این قانع هستند که فرزندانشان از مال دنیا چیزی را به دست آورند. من
. از آنها بیزارم و آنها هم از من بیزارند

به بخشی از سفارشات اسلام درباره تربیت فرزندان اشاره میشود:

حضرت محمد(ص) فرمود: اکرموا اولادکم

فرزندان خود را احترام کنید.

در تربیت فرزندان هیچ کدام از معصومین علیهم السلام ذکر نشده که
مورد تنبیه و اذیت قرار گرفته باشد. اهل بیت کمال احترام فرزندان خود
را داشتند. حتی امام هادی(ع) که می دانست فرزندش جعفر، منحرف
خواهد شد هیچگاه او را تنبیه ننمود. پیامبر چقدر فاطمه و دختران

دیگرش را اکرام می کرد. امام رضا علیه السلام فرزند خود جواد لائمه را روی پاهای خود می نشاند و می فرمود پدرم بفدایت.

اولین وظیفه پدر محبت کردن به فرزندان می باشد. که در راس همه وظایف پدران می باشد.

كَانَ النَّبِيُّ ص إِذَا أَصْبَحَ مَسَحَ عَلَى رُءُوسِ وَلَدِهِ وَ وَلَدِ وَلَدِهِ (عدة الداعی، «ص 89) پیغمبر ما صبح به صبح دست روی سر بچه اش می کشید و دست روی سر نوه هایش می کشید.

پیامبر گرامی اسلام (ص) دختران را حتی در دادن هدایا بر پسران مقدم دانسته و می فرمایند: هر کسی به بازار رود و تحفه ای بخرد و آن را برای خانواده اش ببرد همانند حمل کننده صدقه به سوی نیازمندان است و باید دختران را در دادن هدایا بر پسران مقدم بدارد، زیرا هر کس دخترش را خوشحال کند مانند آن است که برده ای از نسل حضرت اسماعیل را آزاد ساخته است.¹

همچنین آن حضرت فرمود

(الامالی، صدوق، ص ۵۷۷)¹

میان اولاد خود در دادن هدیه به مساوات عمل کنید و اگر خواستی کسی را بیشتر هدیه دهی به دختران بیشتر بده^۲

رسول حق (ص) فرمود:

خداوند به دختر مهربان تر از پسر است، کسی که باعث خوشحالی دخترش شود، خداوند روز قیامت او را خوشحال می کند

حضرت چرا از این حرف اقرع خشمگین شد

روزی رسول خدا (ص) حسن و حسین (ع) را می بوسید. شخصی به نام اقرع بن حابس گفت: من ده فرزند دارم و هرگز هیچ یک را از آن ها را نبوسیده ام. آن حضرت فرمود: هر کس رحم نکند بر او رحم نمی شود. برپایه روایتی آن حضرت به قدری از این گفتار وی خشمگین شد که اگر خدا عاطفه را از دلت کنده است: چهره اش برافروخت و به او فرمود با تو چه کنم؟ هر کس بر خردسالان ما مهر نورزد و بزرگان ما را احترام نکند از ما نیست^۳

«وَ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِذَا أَصْبَحَ مَسَحَ عَلَى رُؤُسِ وَلَدِهِ»

خلاف، طوسی، ج ۳، ص ۵۶۴^۲

(بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۳-۲۸۲)^۳

روش رسول اکرم (ص) در خانواده این بود که همه روزه صبح دست
محبت به سر فرزندان خود می کشید^۴

امام صادق (ع) می فرماید:

مردی که نسبت به فرزندان خود محبت بسیار دارد مشمول رحمت و
عنایت مخصوص خداوند بزرگ

است.^۵

پیامبر گرامی اسلام (ص) فرمود:

فرزندان خود را بسیار ببوسید زیرا برای شما در هر بوسیدن درجه ای

است.^۶

امام کاظم علیه السلام پسرش را می بوسید

. (محمد باقر مجلسی، بحار، ج ۲۳، ص ۱۱۴)^۴

. (الحديث، روایات تربیتی از مکاتب اهل بیت (ع)، ص ۵۹)

مفضل بن عمر گوید: دخت علی ابی الحسن موسی بن جعفر - علیه السلام - و علی ابنه فی حجره و هو یقبله و یمص لسانه و یضعه علی عاتقه و یضمه الیه و یقول بأبی أنت ما أظیب ریحک و أظهر خلقک و
أیین فضلك^۷

بر امام موسی کاظم (علیه السلام) وارد شدم. دیدم که آن حضرت فرزند خود علی (بن موسی الرضا) را در دامن خود نشانده و او را می بوسد و زبانش را می مکد. و گاه برشانه اش می گذارد و گاه او را در آغوش می گیرد و می گوید: پدرم فدای تو باد! چه بوی خوشی داری و چه اخلاق پاکیزه ای و چه روشن و آشکار است فضل و دانشت

علاقه امام رضا علیه السلام به پسرش امام جواد علیه السلام

یحیی صنعانی روایت می کند

در مکه نزد امام رضا علیه السلام رفتم. امام داشت برای فرزندش، امام جواد علیه السلام، موز پوست می کند و در دهانش می گذاشت

به او عرض کردم: «فدایت شوم، آیا این فرزند همان مولود مبارک

» است؟

امام رضا علیه السلام پاسخ داد: «آری یحیی، این همان مولودی است که

پربرکت تر از او برای شیعیان ما به دنیا نیامده است

خوراندن حلوا بعد از نماز

از امام حسن یا جابر بن عبدالله نقل شده که: صلیت مع رسول الله الظهر

او العصر فلما سلم قال لنا علی اماکنکم، قال جره فیها حلوی فجعل یأتی

علی رجل رجل فیلعقه لعقه حتی اتی علی - و انا غلام - فألعقنی لعقه ثم

قال: ازیدک؟ قلت نعم فألعقنی اخری لصغری فلم یزل کذلک حتی أتی

علی آخر القوم⁸

یعنی: نماز ظهر یا عصر را در محضر رسول الله خواندم، همین که آن

حضرت سلام دادند به ما فرمودند: بر جایتان بمانید و فرمود: کوزه ای

است با مقداری حلوا. آنگاه برای تقسیم آن در میان نمازگزاران از جا

برخاست و به هر کدام انگشتی حلوا می خوراند تا اینکه به من رسید من

کتاب العیال، ج ۱، ص 403⁸

کودک بودم آن حضرت انگشتی حلوا بمن خوراند سپس فرمود: باز هم بدهم؟ عرض کردم آری آن حضرت انگشتی دیگر به خاطر خردسال بودنم به من خورانید و بدین حال بودند تا آن گاه که به همگان حلوا دادند.

محبت به اسامه پسر زید

اسامه بن زید گوید: کان نبی الله (صلی الله علیه و آله و سلم) لیأخذنی و یقعدنی علی فخذہ و یقعد الحسن علی الأخری ثم یضمنا ثم یقول اللهم ارحمهما فانی أرحمهما^۹

گاه می شد که رسول خدا مرا بر یک زانوی خود می نشانید و بر دیگری امام حسن را و هر دوی ما را در آغوش می کشید، سپس می فرمود: خدایا به این دو رحم کن، که من هر دو را دوست دارم.

مرحوم طبرسی گوید: و کان رسول الله یؤتی بالصبی الصغر لیدعو له بالبر که او یسمیه فیأخذہ فیضمه فی حجره تکرمه لأهله فرما بال الصبی علیه فیصیح بعض من رآه حین یقول فیقول: لاتزرموا بالصبی فیدعه حتی

یقضی بوله، ثم یفرع له من دعائه او تسميته و یبلغ سرورا أهله فیه

ولایرون انه تاذی ببول صییهم فاذا انصرفوا غسل ثوبه بعده^{۱۰}

گاهی نوزادی را خدمت پیامبر می آوردند تا آن حضرت برای تکریم

پدر و مادر، کودک را در آغوش می گرفت، و بسا می شد کودک در

همان حال ادرار کند برخی از کسانی که شاهد ماجرا بودند بر سر کودک

فریاد می کشیدند اما پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود!

ادرارش را قطع مکنید و کودک را به حال خود می گذاشت تا ادرارش

تمام شود سپس برایش دعا می کرد یا نامی برای او انتخاب می نمود و

بدین ترتیب باعث سرور و شادی پدر و مادر طفل می گشت. و آنها

احساس نمی کردند که پیامبر از ادرار فرزندشان ناراحت شده باشد و

.آن گاه آنجا را ترک می کردند پیامبر پیراهن خود را می شست

محبت به فرزندان

فیض کاشانی می نویسد: از خلیقات پیامبر اسلام چنین بود که وقتی از

سفر مراجعت می کرد و در گذرگاه با کودکان مردم روبرو می شد به

احترام آنها می ایستاد سپس امر می فرمود کودکان را می آورند و از

زمین برمی داشتند و به آن حضرت می دادند رسول اکرم (صلی الله علیه

و آله و سلم) بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش

خود سوار می کرد و به یاران خویش می فرمود: کودکان را در آغوش

بگیرید و بر دوش خود بنشانید

اطفال از این صحنه مسرت آمیز بی اندازه خوشحال می شدند و از شادی

و نشاط در پوست نمی گنجیدند

این خاطرات شیرین را هرگز از یاد نمی بردند. چه بسا پس از مدتی دور

هم جمع می شدند و ماجرا را برای یکدیگر بازگو می کردند و در مقام

افتخار و مباهات یکی می گفت: پیامبر مرا در بغل گرفت و تو را بر

پشت خود سوار کرد

دیگری می گفت: پیامبر به یاران خود امر کرد تو را بر پشت او

بگذارند^{۱۱}

برخورد پدرانه با فرزند رفاعه:

در تفسیر کشف الأسرار میبیدی آمده که روزی پیامبر (صلی الله علیه و

آله و سلم) همراه عده ای از اصحاب از کوچه های مدینه عبور می

کردند، در یکی از کوچه ها چند کودک مشغول بازی بودند و در کنار

آنها کودکی خود را روی زمین می کشید و گریه می کرد

حضرت متوجه آن کودک شده و پهلوی او روی زمین نشستند، سپس

آن طفل را از زمین بلند کرده و علت گریه او را جویا شدند، کودک

گفت: من پسر رفاعه انصاری هستم پدرم در جنگ احد کشته شد.

خواهری داشتم که ازدواج کرد و مادرم نیز شوهر کرد و مرا از خود

راند، اکنون من بی کس و تنها مانده ام، بچه ها مرا سرزنش می کنند و

به بازی نمی گیرند

حضرت بسیار ناراحت شده و اشک از چشمانش جاری گردید و بعد او

را روی زانوی خود نشانید و فرمود ناراحت مباش، من از امروز پدر تو و

دخترم فاطمه (سلام الله علیها) خواهر تو است. کودک شادمان شد و

برخاست و فریاد زد: ای بچه ها، دیگر مرا سرزنش نکنید که پدرم از

پدرهای شما بهتر است. آن گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست

او را گرفتند و به خانه دخترشان فاطمه (سلام الله علیها) بردند و گفتند

دخترم: این کودک، فرزند ما و برادر تو است، از او نگهداری کن. فاطمه (سلام الله علیها) نیز جامه ای پاکیزه بر او پوشاند، سرش را روغن زد و ظرف خرمایی پیش روی او گذاشت و فرمود: حسن و حسینم بیاید و با هم غذا بخورید.

بعد از رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) او بر سر خود خاک می ریخت و فریاد می زد: وا ابتاه امروز من یتیم شدم و همه مردم از سوز او می گریستند^{۱۲}

شهید محمد رضا سماوات یکم مهرماه سال یکهزار و سیصد و سی و هشت در شهر تهران متولد شد و در سوم مهرماه سال 59 به فیض شهادت نائل آمد.

مادر شهید از فرزندش چنین نقل میکند:

خاطره ای از گذشت و مهربانی:

محمدرضا دو تا دوست داشت که با هم خیلی مهربان و صمیمی بودند آنها را به خانه میآورد و میگفتند و میخندیدند و میشنیدند و خیلی با هم

سید مهدی شمس الدین، اخلاق اسلامی، ص 30.¹²

اخت بودند توی حیاط میرفتند و با هم در زیر سایه درخت مو مینشستند و انگور میخوردند.

یکروز همانطور که با هم توی حیاط بودند محمد صدا زد خاله یا پایین پرسیدم محمدجان چرا پهلوی دوستانت به من خاله میگویی گفت: سیس، سیس، صدایت را بلند نکن گفتم محمدجان من مدتی است که از تو میپرسم و تو پاسخم را نمیدهی؟ من که نمیگویم دوستانت را نیاور من که آنها را میشناسم.

گفت این دو تا مادر ندارند، یکی از اینها پدرش معتاد بوده و مادرش سالم است متارکه کرده اند دیگری هم مادرش به هنگام تولدش سرزا رفته است و اینها به من میگویند تو همیشه سرو وضع مرتبی داری چون یک مادر این چنینی داری برای همین من هم دلم نیامده که حقیقت را بگویم گفته ام که تو خاله من هستی که آرزوی بچه دار شدن را داشته ای و مادر من مرا از همدان نزد تو فرستاده تا بزرگم کنی!^{۱۳}

آثار اخروی بوسیدن فرزندان

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: قبلوا أولادکم فان لکم بکل قبله درجه فی الجنه ما بین کل درجتین خمسائیه عام^{۱۴}
فرزندان خود را ببوسید زیرا به هر بوسه ای رتبه ای است در بهشت و
فاصله دو رتبه از یکدیگر پانصد سال است.

مهر پیامبر به فرزندان خود

علاقه و محبت پیامبر نسبت به فرزندان آن چنان زیاد بود که هیچ گاه پوشیده نمی ماند و گاه در حال سخن گفتن با مردم به فرزندان خود ابراز محبت و علاقه می کرد و آنها را مکرر می بوسید

پیامبر پسرش ابراهیم را می بوسید

انس بن مالک گوید: ما رأیت أحدا کان أرحم بالعیال من رسول الله - صلی الله علیه و آله -، کان ابراهیم مسترضعا له فی عوالی المدینه و کان ظئره قینا فکان یأتیهِ وان البیت لیدخن فیأخذهُ فیقبله^{۱۵}
هیچ کس را نسبت به اهل و عیال خود مهربان تر از پیامبر ندیدم، پیامبر در دوران شیر خوارگی فرزندش ابراهیم، برای او دایه ای در اطراف مدینه گرفته بود و با اینکه خانه دایه در اثر شغل آهنگری همسرش پر از دوده بود، اما پیامبر به نزد فرزند خود می رفت و وی را می بوسید

مکارم الاخلاق، ص 220^{۱۴}

تاب العیال، ج 1، ص 338^{۱۵}

محبت والدین به فرزندان

فرزندان نیاز به محبت دارند. اگر محبت به آنها از طریف پدر و مادر تامین نشود احتمال دارد جذب محبت دیگران شوند و آسیبهای جدی ببینند.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند:

به راستی که خداوند پدر و مادر را به خاطر شدت محبت به فرزند می‌آمرزد^{۱۶}

همچنین علاوه بر محبت به فرزندان، به آنان خوبی و نیکی کند.

امام صادق (ع) فرمود: «بِرُّ الرَّجُلِ بَوَلَدِهِ بِرُّهُ بِوَالِدَيْهِ»^{۱۷}

کسی اگر به بچه‌اش احترام کند، ثواب کسی را دارد که به پدر و مادرش احترام کند

که در این روایت امام جعفر صادق علیه السلام، خوبی کردن به فرزند را معادل خوبی کردن به پدر و خود می‌داند.

اصول کافی، ج ۶، ص ۱۵۰

اگر این ویژگی ها را دارید متأسفانه شما یک پدر بد و سمی هستید

ویژگی های پدر بد کدامند ؟ یک پدر بد چه ویژگی هایی دارد و چه کارهای اشتباهی مرتکب می شود

ویژگی های پدر بد

پدر بد زندگی و آرامش همسر و فرزندان خود را تحت تاثیر قرار می دهد.

همه ما به عنوان پدر و یا مادر اشتباه می کنیم. با این حال، آیا تا به حال به این فکر کرده اید که چه ویژگی هایی باعث می شود که پدر بد لقب بگیریم

به ویژگی هایی که باعث می شود به عنوان یک پدر بد لقب بگیریم، توجه کنید و سعی کنید از آنها در رفتار خود دوری کنید

نشانه های یک پدر بد

انجام چند رفتار ثابت می کند، که شما پدر خوبی برای فرزندتان
:نیستید. رفتارهایی مثل

پدر بد

اگر شما به طور مداوم کودک را سرزنش کنید

تبلیغ

چنانچه کودک را دائم برای هر کار اشتباهی که از او سر می زند،
سرزنش کنید این موضوع بر روی کودک تاثیر منفی می گذارد. این
وضعیت به مراتب زمانی که کودک، خودش صادقانه به اشتباهش
اعتراف کرده بدتر خواهد بود

اگر شما کودک را در برابر دیگران تنبیه کنید

ممکن است گاهی از کوره در بروید و کودک را در مقابل دیگران سرزنش و یا بدتر از آن تنبیه کنید چرا که این مسئله به حس اعتماد به نفس او آسیب زده و دچار رفتار کم رویی و خجالتی بودنش می شود.

اگر شما همیشه به کودکان نصیحت می کنید

این که دائماً در مورد هر چیزی از مسواک زدن دندان ها و مرتب کردن کمد لباس ها به کودک گوشزد می کنید و هرگز به رفتار های تشویقی توجهی ندارید، یکی از نشانه های بد والدین بودن است.

اگر شما به کودکان به اندازه کافی محبت نمی کند

اینکه کودک را گاهی در آغوش نمی گیرید و یا به صورت کلامی به او نمی گویید که دوستت دارم به مرور روابط عاطفی شما را با کودک قطع می کند.

اگر شما قانونی را برای کودک تعیین نمی کنید

پدر که هرگز برای تربیت کودک خود اصول و قوانینی رفتاری در نظر نگرفته در محیط بیرون از خانه و در جمع دیگران با مشکلات رفتاری مواجه خواهند بود.

اگر از فرزندان حمایت سالم نمی کنید

کودکان به ویژه در موقعیت های استرسی نیاز به حمایت دارند به عنوان مثال مواقعی چون انجام تکالیف مدرسه و یا امتحان چرا که عدم حمایت کودک در مواقع استرسی او را دچار حالت اضطراب شدید می کند.

!اگر این ویژگی ها را دارید متأسفانه شما یک پدر بد و سمی هستید

اگر عادت دارید فرزندان را با دیگران مقایسه کنید

اینکه دائما کودک خود را با دیگر کودکان به لحاظ رفتار های مثبت آن ها مقایسه کنید، نشانه پدر بدی بودن شما است.

اگر فرزندان را برای موفقیت هایش تشویق نمی کنید

اینکه هرگز به کودک تان زمانی که در مواردی با سخت کوشی، موفقیت کسب کرده احساس افتخار خود را بیان نکنید نشانه پدر بد بودن شما است.

اگر این ویژگی ها را دارید متأسفانه شما یک پدر بد و سمی هستید

اگر همواره لحن منتقدانه دارید

اینکه با کودک تان با لحنی منتقدانه گفتگو کنید، نشانه پدر بد بودن است لذا مراقب لحن خود باشید

اگر الگوی خوبی نیستید

رفتار های کودکان بر اساس عادت های رفتاری خود شماست و گاهی نمی دانید که کودک تان از کجا و چطور این گونه رفتار های نادرست را آموخته و از خود نشان می دهد

اگر به فرزندتان حق انتخاب نمی دهید

این که هیچ وقت به کودک هرگز حق انتخاب نمی دهید و فقط کودک باید طبق گفته شما عمل کند؛ واقعا آسیب زننده خواهد بود

!اگر این ویژگی ها را دارید متأسفانه شما یک پدر بد و سمی هستید

اگر پدری هستید که فرزندتان را لوس می کنید

ممکن است گاهی تصور کنید که کودک تان منحصر به فرد است و او را فوق العاده لوس بار بیاورید. این گونه کودکان دچار انزوای اجتماعی می شوند.

اگر بیش از اندازه مراقب فرزندتان هستید

این که همواره در ذهن تان به فکر خطری که کودک را تهدید می کند، باشید در نتیجه کودک تان به مرور دچار حالت ترس شده و هرگز

ریسک تجربه فعالیت های جدید نمی کند و یا مهارت آشنایی با دوست
های جدید نخواهد داشت

!اگر این ویژگی ها را دارید متأسفانه شما یک پدر بد و سمی هستید

اگر به اندازه کافی برای فرزندتان وقت نمی گذارید

این که گاهی شما به قدری مشغله کاری دارید که اصلاً وقتی برای
صحبت کردن و یا بازی با کودکان ندارید و یا این که وقتی کودک در
حال صحبت با شماست ، شما به صفحه تلفن همراهتان خیره شده اید
نشانه بد بودن شما است

اگر نمی توانید به فرزندتان اعتماد کنید

این که هرگز به کودک اجازه تصمیم گیری ندهید، موجب می شود تا او
تصور کند همه انتخاب هایش اشتباه است و یا اینکه اصلاً او را باور
ندارید.

اگر به احساسات کودک احترام نمی گذارید

این که اصلاً برای گفتگو با کودک وقتی اختصاص نمی دهید که از احساساتش بیان کند؛ به شدت بر روی او تاثیر می گذارد و این نشانه بد بودن شما است .

اگر این ویژگی ها را دارید متأسفانه شما یک پدر بد و سمی هستید

در این کتاب داستانهایی از پدرمادرهای خوب و داستانهایی از پدرمادرهای بد آورده شده است.

پاییز 1404. کرمانشاه

Sara76 میگه:

سلام من با پدرم خیلی مشکل دارم خیلی مراعات میکنم ولی همیشه بد دهنه با مادرم خیلی بد رفتار میکنه کتک میزنه فحش میده مادرم هم هیچی نمیگه هیچی اونم بد عادت شده هر موقع مخالفت بشه باهاش دادو بیداد میکنه دیگه نمیدونم چیکار کنم خیلی تلاش کردم درستش کنم همیشه خودش هیچی خرج نمیکنه همه ی پول های مامانم هم دست اونه (مادرم هم شاغله) حتی اجازه نمیده مامانم واسه خودش خرید کنه با پول خودش همین چند وقت پیش من گوشی میخواستم که با پول مامانم خرید

من یه عمه دارم که بیش تر از خود منو مامانم تو زندگیمون دخالت میکنه حتی بیش تر از خواسته های مامانم خواسته های اون انجام میشه با اینکه حتی تو یه شهر زندگی نمیکنیم

نفوذ عمه ی من اونقدر زیاده که حتی به پدرم گفت خونه بخره واسه دختر عمه ام اونم خرید!!!! خودش از پول مامانم هم خرج کرد ولی !!! مامانم اون قدرت رو نداشت که نزاره پولش رو خرج اون زنیکه کنه مامانم واقعا سیاست نداشت و نداره نمیدونه باید چیکار کنه موندیم واقعا زندگی زهر مار شده دیگه

قبلا سعی کردیم بریم روانپزشک ولی نتیجه ای نگرفتیم
همه اس تقصیره پدرم نیس مادرم هم بعد ۲۰ سال دیگه بریده و هیچی
واسش مهم نیس ول کرده دیگه این وضعیت رو
قبلا سعی میکردم با پدرم دعوا کنم و حرف خودم انجام بشه ولی بدتر
میشد الان بیشتر سعی میکنم باهاش صحبت کنم تا دعوا^{۱۸}
مدتی هست که احساس میکنم کاملا از پدرم متنفرم

من یه دختر بیست و پنج ساله هستم و مدتی هست که احساس میکنم
کاملا از پدرم متنفرم. به طوری که واقعا زندگی کردن با اون در یک
خونه برام غیر قابل تحمل شده
از وقتی یادم میاد به خاطر وجود پدرم از همه چی محروم بودم. حتی
وقتی پنج شش ساله بودم به خاطر بازی تو کوچه ازش کتک می خوردیم.
با تسبیح اش . میزدمونو میآورد خونه. از وقتی یادم میاد با مادرم اختلاف
داشت. یه آدم بد دل. که از هیچ تهمتی به زن اش دریع نمیکنه. حتی به
مادرم تهمت ارتباط با دامادمون رو میزد...
اگه ما گاهی حواآسمون نباشه یه خورده تو خونه بلند بخندیم حتما دعوا
میکنه. انقد اینجوری کرد شادی رو تو خونه امون کشت. تبدیل شدیم به

¹⁸<https://sppm.ir>

یه خانواده افسرده که هیچکس دلش نمیخواد باهاش رفت و آمد کنه.
انگار همیشه عزاست تو خونه مون. انقد پشت سر زن و بچه مردم حرف
زده وارد هر مجلسی میشیم همه روشن رو از ما برمیگردونن
نمیدونی چقدر دلم میشکنه به مادرم بی احترامی میشه. به خاطر
محدودیت ای که همیشه داشتم از کار و زندگی و درس افتادم. با اون
همه انرژی ای که داشتم الان تبدیل شدم به یه آدم پوچ. از دست اش
زخم معده گرفتم. به خاطر اینکه باهاش سر یه سفره نشینم نمیشم
سحری بخورم.

خیلی موقعها بدون سحری روزه میگیرم. یه آدم بی ادب که تو خونه
دست به سیاه و سفید نمیزنه. چایی خوردن اش حال آدم رو بد میکنه.
همه فامیل و در همسایه از اخلاقش بیزارند

اگه جواب سلام اش هم میدن به احترام خانواده و زنشه... یک عمر ما رو
تو یه محله آشغال نگه داشت در صورتی که توانش رو داشت بره جای
بهتر. فرصت های خوب ازدواج مون رو به خاطرش از دست دادیم. از
دست اش دیگه کم آوردم. رسیدم به آخر خط. به خاطر سخت گیری
های احمقانه اش دنیای سفید بچگی ام تبدیل شده به یه دنیای پوچ و
سیاه. گاهی براش آرزوی مرگ میکنم. بعد خواب میبینم مرده و اون
دنیا حال بدی داره. بیدار میشم گریه میکنم میگم خدایا بخشیدم. ولی

بعد چند روز روز از نو و روزی از جالب اینجاست که فکر میکنه جاش
اون دنیا وسط بهشته...

الان که دارم اینها رو می نویسم داره اذان صبح میده..
شما به من بگید چی کار کنم؟ با جوونی ام که داره از دست میره و هدر
میره بدون هیچ هدفی چی کار کنم؟
شما رو به این لحظات عزیز قسم تون میدم برام دعا کنید شاید بین
شماها کسی باشه که آبرویی داشته باشه در درگاه خدا. من که دیگه انقد
بد خلق شدم و نا امید احساس میکنم خدا هم ازم رو برگردونده^{۱۹}

پدر دختران بزرگ خود را می زند!

دوتا خواهر سی و سی و یک ساله می گفتند پدر ما مارا کتک می
زند!خواستگارهای مارا جواب می کند!زندگی ماهم از یارانه می گذرد
و در آمد دیگری جز اجاره ناچیز یک ملک نداریم.پدرمان کار نمی کند و
مارا بدبخت کرده است...

از دست پدرم خسته شدم، رعایت بهداشت فردی براش مهم نیس

¹⁹<http://khabartar.blog.ir/post/4331>

سلام....

پدرم اعصابمو به هم میریزه. خدا شاهده تو این چن سال چقد از لحاظ
روحی شکنجمون کرده

روزای عادی خدا رو شکر می کنم که کسی در خونمون رو باز نمی کنه.
...کلی ایراد داره، بی بند و باره و

اما الان واقعا دلخسته شدم. افسرده شدم. چقد خودمو گول بزنم، همش
از لحاظ روحی خودمو میکشم بالا اما باز چشم بهش میفته دنیا رو سرم
خراب میشه

یه وجب نشیمن پذیرایی داریم، از بوی این نمیشه توش موند و نفس
کشید. اصلا براش مهم نیس. با هزار جور ترفند و التماس و خواهش
قبول نمی کنه بره حموم. نمیره حموم، به جهنم، ما رو آدم حساب نمی
کنه کنار ما ببخشید می گم باد....(این فقط یه کار چندش آور از بین
هزارتا کارشه!!!). چیکارش کنم؟ به خدا یه قرون بهمون نمیده باهاش
کنار اومدم، یه بار دس رو سرمون نکشیده باهاش کنار اومدم، یه بار
نگفته دخترم باهاش کنار اومدم (اصلا دختر رو ننگ میدونه)، آبرمون و
تو شهر برده باهاش کنار اومدم، اما با این کاراش که داریم تو خونه
خودمون زجر کش میشیم نمی تونم کنار بیام. میگم به خاطر ما برو
حموم، لباساتو بشوریم وخدا شاهده از دیوار صدا میاد که از این

نمیاد. الان مهمون داشتیم آب شدم رفتم زمین.....نمی دونم چرا خدا منو
نمیکشه راحت بشم... ولی من عادت کردم دیگه! مثلا بابام هر وخ میره
دشویی قشنگ دشویی رو نمیشوره.میتربه آب زیاد مصرف شه و
گناه کنه! گاهی هم مدفوع هاشو لگد میکنه و تا توی حیاط رو کثیف
میکنه.شلوارش هم بیشتر اوقات کثیفه.البته گاهی ب خاطر سن زیادش
خودش رو خراب میکنه ولی بیشتر اوقات ب خاطر عقایدش و اینکه آب
۲۰!مصرف نشه

سلام! من 16 ساله تو تبریز متولد شده و زندگی می کنم فرزند دوم
خانواده هستم که فقط یه خواهر بزرگتر از خودم دارم که با ما زندگی
نمی کنه و ازدواج کرده
من با پدرم مشکل دارم کلا هرکاری که انجام می ده به من بر می خوره
و هیچ کدوم از کار هاشو دوست ندارم و خلاصه پراز اشکال میبینمش به
همین خاطر به کاراش اعتراض می کنم و بد جور دعوامون می شه اونم
اصلا مراعات نمی کنه با اینکه بعضی وقت ها حق بامنه و مادرم هم تایید

میکنه که بابام اشتباه کرده ولی باین همه سر ما داد میزنه که به شما
ربطی نداره حتی توکوچه و خیابون^{۲۱}

عسل میگه:

سلام دختری ۱۶ ساله هستم با پدر از همه نظر مشکل دارم پدرم خیلی
مذهبی هست و به تیپو اینام گیر میده با اینکه من تیم خیلی بد نیست
تازگی پسر خالم که ۲۲ سالشه و تو انگلیس زندگی میکنه ازم خاستگاری
کرد ولی بابام نمیزاره منم پنهایی باهاش در ارتباطم ولی مامانم و بقیه
خانواده در اطلاع هستن خیلی از دست پدرم حرص میخورم حتی خیلی
وقتا قلبم درد میگره حتی فکر فرارم کردم ولی واقعا موندم^{۲۲}

امیر میگه:

سلام.

من 15 سالمه... تو همین سن دیگه از زندگی بریدم!! دیگه زندگی برام
بی معنی شده

²¹<https://sppm.ir>

²²<https://sppm.ir>

همش هم به خاطر آزار و اذیت های پدرمه...بی احترامی ها و بی ارزش کردن هاش

تا حالا چندین بار به خاطر مادرم و خواهر برادرم که زندگیشون بهم نریزه گذشت کردم...اما دیگه نمیتونم!! دیگه نمیکشم به خودم قول دادم که اگه ادامه بده و این رفتار هاشو تعطیل نکنه و واقعا برام پدری نکنه...یا خودم رو یا اونو بکشم...به خدا دیگه آخرشه

چپ میرم راست میام یا بهم بی احترامی میکنه یا همش ازم ایراد میگیره!! آخه مگه من چه گناهی کردم که اون پدرم باشه ؟؟؟؟؟!!! وقتی یه تار موی مادرم و خواهر برادرمو با دنیا عوض نمیکنم رو میبینم دلم آتیش میگیره. آرزوی مرگ میکنم که از دست اون و این دنیا خلاص شم^{۲۳}

خانمی می گفت شوهرم در ظرف غذا ادرار می کنه!
واقعا پدر اگر خوب باشد خانواده خوب خواهند بود و اگر پدر بد باشد خانواده بد خواهند بود!

رسول خدا(ص) فرمود: بدترین مردم، فرد سختگیر بر خانواده است.
شخصی پرسید: مراد از سختگیری بر خانواده چیست؟ فرمود: هرگاه

مرد وارد خانه شد همسرش بترسد و فرزندش بهراسد و بگریزد و
هرگاه از خانه بیرون رفت همسرش شاد شود^{۲۴}

ای خدا.... من از بابام بیزارم

بیچاره مامانم. دو سال تمام با وجود کمر درد و داشتن یه بچه شیرخواره
دو سال تمام یه پاش تو بیمارستان بود و یه پاش تو خونه. یه چشمش
اشک بود و یکیش خون. تک و تنها از پدرم پرستاری میکرد. مثل یه
بچه دوشک مینداخت زیرش و اونو پاک می کرد. همه میگفتن خیلی زنه
که با اون وضع بابام ولش نکرده. اما حالا که بابام خوب شده اصلا اون
همه محبت این زن بیچاره یادش نمونده. داره مامانم و زجر کش
میکنه. مامانم با خانوداش قطع رابطه کرده. چند وقت پیش عقد خالم
بود. با اینکه بدبخت سه ماه جلوتر به بابام خبر داده بودن که همچین
کیسی هست و خواستگارش بابام گفت نه من غریبه ام و منو آدم حساب
نکردن. اصلا بابام دیوونس. خالم ازش بهم می خوره. هر لحظه نفرینش
میکنم. دیشبم نمیدونید چه آشوبی به پا کرد. من مسجد بودم بهم زنگ
زد و گفت که شما سندای خونه و مدارک منو از تو کیفم برداشتید اگه
سند نیارید بهم بدید با چاقو شکمتونو پاره میکنم. منم از همه جا بی خبر
به مامانم گفتم و اونم گفت که من برنداشتم. رفتیم خونه بابام کل لباسا و

کمدارو وسط خونه ریخته بود. گفت زود سند بدید. ما گفتیم چه سندی ما
/اصلا نمیدونیم چی می گی. فکر میکنید چی کار کرد؟؟

رفت یه چوب آورد زد میز تلویزیون و شکست. بعدشم کلی چرت
وپرت گفت. البته منم که خیلی دلم ارزش پر بود تقریبا هر چی از دهنم
درومد بهش گفم. به مامانم میگفت تو سند منو ور داشتی دادی به
خواهرت. آخه خاک بر سر سند به چه درد میخوره وقتی خودت
نباشی. بعدش دادشم کیفشو برداشت تا دوباره بگرده. باورتون نمیشه
سند و مدارک واموندش تو جیب کیفش بود. یعنی دلم میخواست برم با
چاقو تیکه تیکه کنم مرتیکه عوضی رو. تازه به جای اینکه شرمنده بشه
طلبکارم شده بود و به مامانم میگفت طلاق میدم. من تا صبح نخواایدم^{۲۵}

مهربانی حضرت امام

چندی پیش یک خانم ایتالیایی که شغل او معلمی و دینش مسیحی بود نامه‌ای آکنده از ابراز محبت و علاقه به امام و راه او همراه با یک گردنبند طلا برای حضرت امام فرستاده بود که ما آن را خدمت امام دادیم.

دو سه روز بعد دختر بچه دو یا سه ساله‌ای را آوردند آنجا، که پدرش در جبهه مفقود الاثر شده بود.

امام وقتی متوجه شدند فرمودند: الان بیاوریدش داخل. سپس او را روی زانوی خودشان نشاندند و صورت مبارکشان را به صورت بچه چسبانیده و دست بر سر او گذاشتند... سپس همان گردنبدی که زن ایتالیایی فرستاده بود را برداشتند و با دستان مبارکشان بر گردن دختر بچه انداختند. (سرگشته‌های... ج 5 ص 67)

یک دفعه این آدم به پیغمبر (ص) رو کرد و گفت: من ده تا بچه دارم و هنوز در عمرم هیچ کدامشان را یکبار هم نبوسیده ام...

مردی از اشراف جاهلیت، خدمت رسول اکرم (ص) آمد و دید که ایشان یکی از فرزندان‌شان را روی زانوی خودشان نشانده اند و او را می بوسند و می بویند و به او محبت می کنند. یک دفعه این آدم به پیغمبر (ص) رو کرد و گفت: من ده تا بچه دارم و هنوز در عمرم هیچ کدامشان را یکبار هم نبوسیده ام. در یکی از روایاتی که در این زمینه آمده، نوشته اند: **فالتمع وجه رسول الله؛** پیغمبر اکرم از این حرف چنان ناراحت عصبانی « شد که صورت مبارکش قرمز شد و تغییر پیدا کرد» و فرمود: «من لا یرحم لا یرحم؛ آن که نسبت به دیگری رحم نداشته باشد، خدا هم به او رحم نخواهد کرد». بنا به نقل دیگری فرمود: اگر خدا رحم را از دل تو!کنده است، من چه کنم؟

«خانمی می نویسد: یکی از بستگان ما، دو دختر داشت، یکی باهوش و دیگری کم هوش.

هر دو به دبستان می رفتند. دختر بزرگ که کم هوش بود، غالباً نمره های بدمی آورد، اما دختر کوچکتر نمره های خوب. مادر آنها پیش هر کس می نشست، از دختر کوچک تعریف می کرد و از دختر بزرگ بدگویی.

ختر کوچک را نوازش می کرد و آفرین می گفت و به دختر بزرگ می گفت: خاک بر سرت، دختر گنده بی عرضه! پولها را حرام می کنی و چیزی یاد نمی گیری. حیف از این غذاها که می خوری و لباسها که می پوشی. بدبخت تنبل! آخر تو چه خواهی شد!

دختر بزرگ، اکنون شوهر کرده و مادر چند فرزند است، اما یک زن طبیعی و سالم نیست، احساس حقارت دارد، ساکت و منزوی است. در مهمانیها گوشه ای می نشیند و حرف نمی زند. وقتی به او می گوئیم: تو هم چیزی بگو، آهی می کشد و می گوید: چه بگویم؟

قبلاً چند مرتبه او را پیش دکتر برده‌اند. پزشک پس از معاینه و گفتگو به آنها گفت: این دختر خانم مریض نیست، بلکه پدر و مادرش مریض هستند که این دختری گناه را به چنین روزی انداخته‌اند.

یک روز دکتر از او پرسید:

آیا می‌توانی غذا درست کنی؟ دختر شروع به گریه کرد و گفت: می‌توانم، اما هر وقت غذایی درست می‌کنم، پدر و مادرم به آن اعتنای نمی‌کنند و می‌گویند: ما شاء الله به خواهرش، او خوب می‌تواند غذا درست کند...! «الگوهای تربیت ص 157»

دختر جوانی در خاطراتش می‌نویسد: به یاد دارم که در دوران کودکی، یک روز مهمان داشتیم. من در اثر لجبازی کتک جانانه‌ای پیش مهمانها خوردم، از مهمانها خجالت کشیدم و بنا کردم به جیغ کشیدن و فریاد زدن.

مادرم مرتب می‌گفت: خفه شو! عیب است که صدای دختر درییاید، دختر ننگ است، می‌آیم خفه ایت می‌کنم. او هیچ فکر نمی‌کرد که علت لجبازی و جیغ زدن من چیست. می‌خواست با این گونه حرفها که مرا بیشتر ناراحت می‌کرد، مرا ساکت نماید، ولی من بیشتر جیغ می‌زدم.

در این موقع، مادرم به عقیده خودش، بهترین تصمیم را گرفت: لباس عروسکهایم را که خودم دوخته بودم و از جان بیشتر دوست می‌داشتم، آورد و پیش چشم من، آنها را آتش زد! گویا تمام امید من قطع شد، به شعله آتش نگاه می‌کردم و اشک می‌ریختم.

این حادثه، عقده‌ای برای من به وجود آورد، که هنوز نتوانسته‌ام آن را فراموش کنم و مرا رنج می‌دهد و گاه گاه به مادرم می‌گویم. «الگوهای تربیت ص 223»

روزی باتفاق دادستان یکی از شهر ها از زندانی بازدید می کردیم
دادستان ،شخصی را که مسن بود نشان داد و گفت این شخص با دو
پسرش که کنارش هستند مواد فروشند! و زنش هم در زندان زنان
!زندانی است

آری این پدر،خانواده خود را در مسیر نادرست قرار داد و سرنوشت انان
زندان و بیچارگی و ...است و در قیامت هم روانه جهنم می شوند چون
!اهل نماز و ادای واجبات نبودند.////گندم از گندم بروید جو زجو
اگر پدر با نماز باشد. اهل روزه باشد. اهل تلاوت قران باشد. نسبت به
.گناه حساس باشد، فرزندان مومنی تربیت می نماید

مادر بهشتی

به مادر شیخ انصاری گفتند فرزندت به مرجعیت رسیده است. گفت اگر پیامبر هم می شد تعجب نمی کردم چون برایش خیلی زحمت کشیدم و هیچگاه بدون وضو او را شیر ندادم

مادر یکی از عرفای بزرگ

:سید هاشم حداد از شاگردان مرحوم قاضی و از عرفای بزرگ می گوید

مادرم از زنان مومنی بود که به خواندن زیارت عاشورا در هر روز مداومت داشت، طوری که بعد از نماز صبح مشغول تعقیبات نماز و از جمله زیارت عاشورای کامل می شد. او در حالی که برای فرزندانش صبحانه آماده می کرد زیارت را می خواند و انوار و برکات این زیارت عظیم در غذایی که فرزندان از آن می خوردند، جاری می شد و در رگ هایشان سریان می یافت...

ان مادری که هفت سال در خانه خود را حبس کرد تا مبادا از خانه خارج
شود سربازان رضاخانی چادرش را بردارند. وقتی او از دنیا می رود امام
زمان علیه السلام بر بالین او حاضر می شود و بر او نماز می خواند و به
پدر ایه الله سیستانی می فرماید مانند این زن مومن باشید تا من خود به
سراغ شما بیایم.

حضرت امام هنوز متولد نشده بودند که پدرشان را شهید کردند. چه کسی امام را تربیت کرد؟ مادرشان بانو هاجر و عمه ایشان صاحبۀ خانم و دایه ایشان بانو خاور. این سه زن تا 15 سالگی امام را تربیت دینی و اسلامی و انسانی نمودند

مادر ایه الله بهجت که در 28 سالگی از دنیا رفت خیلی مومن بوده که
سوره یاسین را در فاصله بین منزل و مسجد از حفظ می خوانده

فرزند علامه دوانی بنام آقای رجبی می گوید: حداقل در زندگی ما این گونه تجربه شده، من تا آنجایی که خاترم است، سالهای سال، پدر 3 ماه در سال محرم، صفر و رمضان در خانه نبود، ایشان در سفرهای شهرستان مشغول تبلیغ بودند، حتی زمانی که من خیلی کوچک بودم، علامه به سفر تبلیغی خارج از کشور، کویت می رفت تا برای شیعیان آنجا تبلیغ کند.

بنابراین این زندگی را فقط مادر بر عهده داشت، ایشان با مدیریتی بسیار توانمند، دقیق، با حداقل امکانات و با حداکثر مشکلات، بچه های متعدد، پسر و دختر، زندگی را هدایت می کرد.

شیوه کنترل محمد حسین از سوی مادر / محمد حسین سه سال جهشی درس خوانده است

به طور مثال من که 2 سال زودتر از سنم به مدرسه رفتم، 5 سالم بود که یک سال شناسنامه من را زیاد کردند تا 6 ساله شوم تا بتوانم به کلاس اول بروم، همچنین یک سال هم جهشی خواندم، یعنی سه سال زودتر از

سنم تحصیل را شروع کردم، بنابراین از کلاس اول دبستان تا آخر دبیرستان کوچکترین عضو کلاس بودم و از آنجایی که هیکل ریزه‌ای هم داشتم، طبیعتاً چنین بچه‌ای ممکن است در فرهنگ قبل انقلاب مورد آزار و توهین بچه‌ها دیگر قرار بگیرد.

خاطرم هست در طول مسیر مدرسه چند بار که به عقب برگشتم تا پشت سرم را ببینم، می‌دیدم که مرحوم مادرم من را کنترل می‌کند، بدون اینکه من در جریان باشم، دنبال من تا مدرسه حرکت می‌کرد که مساله‌ای برای من پیش نیاید، یعنی نقش مادر اساسی و مهم است و ما بیشتر با مادر بودیم، غیر از ایام تبلیغ، در سایر ایام هم پدر مشغول درس بودند، موقعی که من به سن مدرسه رسیدم، پدر جزو مدرسین بودند، قبل از آن ایشان درس می‌خواند، در سال 37 عضو مؤسس مجله «مکتب الاسلام» بود، مرتب در آنجا حضور داشت و زیاد در خانه نبود، بنابراین مادر بود که خانه و زندگی را اداره و کنترل می‌کردند، همان طور که عرض کردم با وضعیت بسیار سخت که به هر صورت، برادران و خواهران خود را مدیون پدر و مادر می‌دانیم

:مرحوم حجة الاسلام دکتر هادی امینی فرزند علامه امینی می گوید

مادر بزرگم (مادر علامه امینی) یک روز آمده بودند منزل ما در نجف
من مطالبی درباره زندگی علامه از ایشان پرسیدم. مادر بزرگم به یکی از
نکات عجیبی که اشاره کردند این بود که می گفت

من بعد از اینکه ایشان متولد شد تا دو سال تمام هیچ وقت بدون وضو به
ایشان شیر نمی دادم و هر وقت موقع شیر دادن ایشان می شد مثل اینکه
به من القاء می شد و من می رفتم وضو می گرفتم و بعد به ایشان شیر
می دادم ، به یاد ندارم بدون وضو به ایشان شیر داده باشم و برکات
زیادی در این وضو گرفتن و شیر دادن نصیبم شد

اگر چه اکثر مادران به فرزندانشان محبت دارند و کم هستند مادرانی که بخاطر لذات نامشروع، فرزندانشان را مورد آزار و اذیت قرار می دهند ولی باید این محبت متعادل باشد و اگر از حد خود خارج شد، عواقب سوئی ایجاد می نماید. محبتها و تنبیهها و تشویقها باید عادلانه باشد و از حد خود تجاوز ننماید و الا آثار خطرناکی بر روحیات فرزند وارد می کند. به نامه یک فرزند بزهکار که از بازداشتگاه برای مادرش ارسال نموده توجه کنید:

این نامه ای است که یک پسر بزهکار از زندان برای مادرش «
نوشته است:

مادر! امروز هنگامی که با دونفر از دوستانم در یکی از خانه های نارمک تهران سرگرم دزدی اثاث خانه ای بودیم، توسط پلیس دستگیر شدیم و چون برای بار دوم می خواهند مرا به جرم دزدی به زندان

ببرند، می‌خواهم امشب از این گوشه بازداشتگاه با تو درد دل کنم

:وبگویم

تو گناهکاری! تو باعث تمام بدبختی‌های من هستی! تو خیلی مرا دوست داشتی و همین محبت کورکورانه مرا به روز سیاه نشانده. آن روز که پدرم به این خاطر که دست در جیبش کرده بودم، می‌خواست مرا تنبیه کند ولی تو جلو دوییدی و نگذاشتی که او مرا تنبیه کند و گفتی: این پسر! کوچولوی من است! و هر دفعه این صحنه تکرار شد

مادر! من شبها دیر به خانه می‌آمدم، اما تو چیزی از من نمی‌پرسیدی، حتی این موضوع را از پدرم پنهان می‌کردی! تو مرا از معاشرت با جوانان هرزه منع نکردی و حتی وقتی فهمیدی که من دزدی می‌کنم، مانع من نشدی و فقط گفتی: کاری نکن که پدرت بفهمد
مادر! من تو را می‌بخشم، اما آنچه در حق من کردی، در بارهٔ برادر
»! کوچکم نکن

صاحب بن عباد

شاید تنها وزیر شیعه که شهرتش زبانزد خاص و عام شد صاحب بن عباد: (اسماعیل بن عباد طالقانی) بود، او اول وزیر مؤید الدولة دیلمی بود بعد از وفات او وزیر فخر الدولة برادر او شد.

شیخ صدوق کتاب عیون اخبار الرضا را برای او تاءلیف کرد، و حسین بن محمد قمی کتاب تاریخ قم را به امر او نوشت.

در زمان او، وقت عصر ماه رمضان هر کس بر او وارد می شد امکان نداشت قبل از افطار خارج شود. گاهی هزار نفر هنگام افطار بر سر سفره اش بودند. صدقه و انفاقهایش در این ماه برابری با یازده ماه دیگر می کرد. البته از کودکی مادرش او را اینطور تربیت کرد.

در کودکی که برای درس خواندن به مسجد می رفت، هر روز صبح مادرش به او یک دینار و یک درهم می داد و سفارش می کرد به اول فقیری که رسیدی صدقه بده. ! این عمل برای صاحب بن عباد عادت شده بود.

از سنین نوجوانی تا جوانی و تا هنگامی که به مقام وزارت رسید هیچگاه ترک سفارش و تربیت مادر نمی کرد. از ترس اینکه مبادا یک روز صدقه را فراموش کند به خادمی که متصدی اطاقش بود دستور می داد هر شب یک دینار و یک درهم در زیر تشک او بگذارد، صبحگاه که بر می خواست به اولین فقیر می داد.

اتفاقا شبی خادم فراموش کرد، فردا که صاحب بن عباد از خواب بیدار شد بعد از نماز دست در زیر تشک برد تا پول را بردارد متوجه شد که خادم فراموش کرده ، این فراموشی را به فال بد گرفت و با خود گفت : . حتما مرگم فرا رسیده که خادم از گذاشتن صدقه غفلت نموده است . امر کرد آنچه در اطاق خوابش از لحاف و تشک و بالش بود به کفاره فراموش شدن به اولین فقیری که ملاقات کرد بدهد.

وسائل خواب او همه قیمتی بود، آنها را جمع کرده از خانه خارج شد، مصادف گردید با مردی از سادات که بواسطه نابینائی ، زنش دست او را گرفته بود و سید مستمند گریه می کرد.

خادم پیش رفته و گفت : اینها را قبول می کنی ؟ پرسید چیست ؟ جواب داد: لحاف و تشک و چند بالش دیباست . مرد فقیر از شنیدن اینها .بیهوش شد

صاحب بن عباد را از این جریان اطلاع دادند: وقتی آمد دستور داد آب بر سر و صورتش بپاشند تا بهوش آید، وقتی بهوش آمد صاحب پرسید: به چه سبب از حال رفتی ، گفت : مردی آبرومندم ، چندی است تهی دست شده ام ، از این زن دختری دارم که بحد رشد رسیده ، و مردی از او خواستگاری کرد

ازدواج آن دو انجام گرفت ، اینک دو سال است از خوراک و لباس خودمان ذخیره می کنیم و برای او اسباب و جهیزیه تهیه می نمائیم . دیشب زنم گفت : باید برای دخترم لحافی با بالش دیبا تهیه کنی ، هر چه خواستم او را منصرف کنم نپذیرفت ، بالاخره بر سر همین خواسته بین ما اختلاف شد. عاقبت گفتم : فردا صبح دست مرا بگیر و از خانه . بیرون ببر تا من از میان شما بروم

اکنون که خادم شما این سخن را گفت جا داشت بیهوش شوم . صاحب
تحت تاءثیر قرار گرفت و اشک مژگانش را فرا گرفت و بعد گفت : باید
لحاف تشک با سایر وسائل خودش آراسته شود، شوهر دختر را خواست
به او سرمایه کافی داد تا به شغلی آبرومند مشغول شود، و بعد تمام
جهیزیه دختر را بطور کامل که مناسب دختر وزیر بود داد(پای درس
علماء

سلام دختری هستم ۲۳ ساله و مجرد

پدرم خیلی مرد خوبیه، اصلا بد دهن نیست و پول تو جیبی هم

میده!هیچوقت دعواهم نمیکنه

اما متاسفانه مادرم فوووق العاده عصبی، بد دهنه و وقتی پدرم میخواد به

!منو خواهرم پول بده مانعش میشه

بچه بودم خیلییی منو میزد،مدام دستو پامو میبست و با دستوپای پسته

منو میذاشت تو خیابونو میرفت درحالیکه پنج سالم بود،

و مدام میزده مارو!مدام بدهنی میکنه

!و منو خواهرمو و حتی پدرمو اذیت میکنه

حتی وقتی ۱۷ سالم بود بدون هیچ دلیلی اومد مدرسه و منو مفصل وسط

!صف زد

!از شدت استرس پوستم حساسیت داده و تمام بدنم زخمه

!و بدنم لمس میشه

پیش خانواده اش از من دروغ گفته ، منو پیش همه بی آبرو کرده، و همه
!رو علیه من درآورده

اخرم با مظلوم نمایی خودشو بی گناه جلوه میده

درحالی که جزو نفرات برتر ایران در شغل خودم شدم، با درآمد فوق
العاده عالی که پیش روم بود، مانع ام شد،

و با زنگ زدن به تمام همکارانم ، با بدهنی و دروغ هاش، منو بی آبرو
کرد، و از شغل خودم افتادم،

چه کنم؟ خسته شدم. میتونم ارزش شکایت کنم؟ چطوری باید اثبات کنم
؟

هرچقدر که عاشق پدرمم، از مادرم متنفرم! یه تنفر شدید قلبی

شاید اگه نامادری داشتم بیشتر برام مادری میکرد

از بابام بدم میاد کاش پدرم بمیره

سلام من 14 ساله و پدرم معتاده و 50 سالشه شیشه مصرف میکنه من تک دخترم و 3 تا برادر دارم 2 تا از خودم بزرگتر و یه کوچیک تر یکی از داداشام 27 سالشه و 2 تا بچه داره ما شیرازیم و اونا شمال بخاطر زنش که شمالیه من خیلی از پدرم بدم میاد و دوشش ندارم اصلا حتی سگ هم لیاقتش خیلی بیشتر از پدر منع تمام مشکلاتم زیر سر پدرمه و توضیح نمیدم من حس میکنم همه از من بدشون میاد مثلا هم کلاسی هام نگاهشون میکنن سرشون رو چره میدن ی طرف دیگه و از این حرکتا تو مدرسه خیلی اذیت میشم تو خانواده هم که اصلا نمیشه توضیح داد مسئله بعدی هم که امروز من کلاس والیبال داشتم و تازه شروع کردم امروز رفتم کلاس خب چون تازه شروع کردم خیلی بلد نیستم. خلاصه که حرکاتی که میزدم هعی کج میرفت و هعی به اشاره صورتی میگفتن که از من بدشون میاد و بد میزنم و اینکه از صبح اعصابم به خاطر پدرم خیلی خورد بود داشتم امروز تو کلاس والیبال تمرین میکردم توپ خورد به ساعت سالن افتاد اینقدر هم دلم نازکه و خیلی زود ناراحت میشم سریع گریه گرفتم و هیچکس نگفت گریه نکن جز مریم اخی

مگه من چه گناهی کردم همه از من بدشون میاد آرزوم اینه که پدرم
بمیره راحت شم یا خودم بمیرم

پدر بد اخلاق و بددهن...

خدایا دیگه واقعا خسته شدم نمی‌دونم چکار کنم از وقتی یادمه خونه ش
یه ذره آرامش نداشتم همه ش بدبین و بددهن و بد اخلاق بوده و دست
به زن داشته

دلم میخواد هرچه زودتر بمیره ،خون همه رو کرده تو شیشه و سرنوشت
ما بچه هارو نابود کرده هیچ وقت حال روحی ما براش مهم نبوده و ذره
ای محبت نکرده

خودش از بدبینی خوابش نمی‌برد نصف شب پا میشد آبرو ریزی میکرد
و بلند بلند فحش میداد و الکی به مادرم گیر میداد و میزد ... انشالله بشه
عذاب کشیدنشو اون دنیا ببینم

وقتی مجرد بودم همیشه با استرس میخوابیدم و میترسیدم مامانم باهاش
زیر یه سقف تنها باشه و بلایی سرش بیاره الان هم که متاهلم همه ش
فکرم پیششونه و آرامش ندارم کاش اگه قراره کسی آدم عوضی به دنیا
بیاره همون موقع بچه ش بمیره و خلق خدا رو عذاب نده بعدا

خواهشاً اگه شرایط رو درک نمیکنید با حرفاتون نمک به زخم نپاشید و
سرزنش نکنید من خودم آدم خیلی با گذشتی هستم اما کوپن این خیلی
وقته تموم شده و بعد هم کدوم بچه ای هست که دلش بخواد راجع به
پدر یا مادرش اینجوری حرف بزنه

حیف واژه پدر برای امثال این باید گفت جونور

دلم میخواد مادرم طلاق بگیره ولی میترسم اصرار کنم پشیمون بشه و
منو مقصر بدونه ... کاش وقتی میبینن زندگی شون خوب نیست بچه دار
نشن و زودتر جدابشن

به نظرتون چکار میشه کرد چون تحقیر و توهین دیگه واسه ش عادی
شده و خیلی شخصیت خودخواهی داره

دلارام میگه: پدر منم همینجوری بود خون منو مادر و خواهرامو تو شیشه
کرد آنقدر که اذیتمون کرد و دست بزن داشت البته از جهتی ارزش
ممنونم باعث شد انگیزم برای مستقل شدن بیشتر بشه تلاشمو بیشتر
کنم زودتر فرار کنم از اون جهنمی که ساخته بود برامون

پدر بی ادب و...

سلام و درود خداقوت بهتون بده پدرم خیلی بد اخلاق هست خیلی بد
دهن و بی ادب خیلی تو خونه اذیت میکنه خانواده رو. خیلی حرف میزنه
از صبح که بیدار میشه ی ریز حرففففف تا بخایم بازم حرف میزنه راه
قانونیش چیه اگه راهی داره بگین مادرم رو خیلی اذیت میکنه خیلییی
خیلییی خیلی تو خونه اذیت میکنه خیلییی پول تو خونه خرج نمیکنه خیلی
تو خونه خواهرم رو اذیت میکنه خیلییییییییی اگه میشه راهکار ی بدین
مگر نه که..... کارای دیگه...

رفتن از خانه

من دختری 27 ساله هستم ..اوضاع خونه بسیار بد است از بچگی به یاد دارم همیشه خونه ما دعوا بوده و بابا دست بزن داشته و همه چیو میشکسته تو بچگی خواهر و مادرمو خیلی میزد . خواهرم سریع ازدواج کرد و همیشه پشیمون بوده چرا ازدواج کرد ...پدرم نه محبت پدرانه کرد نه حتی یکبار مارو به مسافرت بود نه از نظر مالی حمایت کرد من از 18 سالگی رفتم سرکار و بخاطر فقر مالی تن به کارایی مثل نیرو خدماتی شدن دادم خیلی برام زجر آورد بود ولی بالاخره با بدبختی دانشگاهو یواشکی ادامه دادم و الان ارتقای شلوغی گرفتم خداروشکر ... چندوقت پیش بخاطر یک ساعت دیر اومدن خونه پدرم منو زد به همراه برادرم و همسایه ها زنگ زدن به پلیس تا تونستم مارو جدا کنن این سومین باری بود ک پدرم حمله ور شد به من دفه پیش بهش گفتم یکبار دیگه دست بلند کنی روم میرم از این خانه...برادرمم بخاطر مشکل اعصاب ادامه تحصیل نداده و همش تو محل در حال دعوا کردن و دیه دادن به بقیه هستیم ... من میخام جدا شم و واقعا مشتاق هستم به هیچ وجه نمیخام ازدواج کنم از این ورم خواهرم بهم میگه اگر جدا بشی بابا ..مامانو اذیت

میکنه و همه جارو بهم میریزه از نظر حقوقی میتونه به زور برم گردونه
یا مشکل ساز بشه برام؟؟؟؟؟ یکبارم پدرم زنگ زد شرکت و منو تهدید
کرد. از دعوای اخر بین من و پدرم خونه خواهرمم هست که میشه حدود

3 ماه

شکایت از دعوای والدین

سلام من پسری 17 ساله هستم یه خواهر بزرگتر از خودم و 1بردار کوچکتر از خودم و 2 خواهر دارم به خدا جوری شده تو خونه اصلا آسایش نداریم هر روز دعوا هر روز به یه بهونه ای پدر با مادر دعوا میکنه و جوری شده که اصلا دیونه شدیم هر چند هفته یه بار یا هر یک ماه چند بار اینجوری می کنند بخدا منو بچه خواهرانم خسته شدیم و من چند بار به خاطر اینا قصد خودکشی کردم ولی بنا به دلایلی بازهم تحمل کردم ولی دیگه نمیتونم

رفتار آزار دهنده ی پدر

سلام وقت بخیر. ببخشید من یه دختر 18 ساله هستم. سه فرزند هستیم. پدر من از اوایل ازدواج خیلی مامانمو اذیت کرده و معتاد مواد هم بوده. الان هم متاسفانه معتاد عرق و شراب شده و حتی خیلی کم پیش میاد که پدر من مست نباشه. و بدتر از اون این که وقتی مصرف می‌کنه خیلی بد اخلاق میشه و هر فحشی به همه میده. با توجه به اینکه این عرق و مشروبات گران هست ولی اصلا برای ما خرج نمیکنه و پشتوانه ای هم نداریم برای طلاق. واقعا خسته شدیم و بعضی مواقع آرزوی مرگ برا خودمون یا اون میکنیم. میشه راهنمایی کنید که ما چیکار بکنیم؟

اذیت کردن پدرم و فحاشی

پدر من بچه طلاق تو بچگی خیلی اذیت شده من بچه اولشونم تولد
3/8/1383 هستم از وقتی یادم میاد بچگی منو میترسوند کتکم میزد منو
میترسوند با اینکه سن کمی داشتم همش مامانمو میزد کلا زنگایی
مدرسه هم همش دعواشون جلوی چشمم می اومد همش ساکت تو
سری خور همه بهم میگفتم لال بزرگ تر شدم بازم سر پوشش یا همش
تو خونه باش جایی نرو میزد تو مامانم همش میزنه تو سرم میگه تو
باعث بد بختی دعوا منو پرتی خرج نمیرسه گفتم کار کنم خودم گفت نه
باهم بددشد نه منو میبره بیرون نه میزاره خودم برم من هیچ وقت اندازه
ی سنم زندگی نکردم بزرگ ترین حسرت زندگیم اینه هیچ وقت
نداشتن زندگی کنم بینم تجربه کنم همش تو سر خور بودم اونا منو بی
احساس میدون ولی دارم از درون داغون میشم الانم که تقریبا به سن
قانونی رسیدم میگه جمع کن برو همش از ظاهرم عیب فحش تحقیر
دیگه نمیکشم نه بهم مول میده نه میزاره کار کنم حداقل بتونم واسه

خودم لباس بخرم. دیگه نمیکشم نمیتونم باهاشون زندگی کنم مشاوره
مدرسه میگفت به مامانم افسرده شده شدیده یه مشاور معرفی کرد
گفت حتما ببرینش تا بدار نشدش اومدیم خونه انگار مامان نمیدونست
چحوری بگه بابا اخی سطح فکرش پایین درکش پایینه مامانم شروع
کرد بیا این کارو بکن این کن تا سرمو گرم کنه هیی افسردگیمو میزد تو
سرم با اینکه مشاور گفت نباید بزنی به روش بیاری یه روز تو ماشین یهو
بابا گفت من الان سرم شلوغه مشاور منو چیکار داره فهمیدم مامان به بابا
فقط گفت بیا مشاور کارت داره تا مشاور همه چیو واسه بابا تعریف کنه
دیگه هیچی به هیچی همه چی فراموش شد که من افسردم. امکان
جدا شدنم ندارم ولی تا کی باید تو سری خور بشم تو خونه بمونم بهم
پولم ندن باهاشون زندگی کنم تا بابام بمیره یا یکی بیاد متو بگیره تازه
شاید ازش خوشم بیاد نیاد تازه فرار از خانواده اونم زندگی نمیشه به
درد بخوره

...و

صدها مورد از این شکوه های فرزندان از دست پدر بد یا مادر بد وجود
دارد که درخواست کرده اند با این والدین بد چه کنیم و راه نجات
چیست!

روش برخورد عالمان با فرزندان خود...

شما در مطالب بالا متوجه شدید که در بعضی خانواده ها بد اخلاقی پدر و مادر چقدر باعث ناراحتی فرزندان شده است . اما نگاهی بیاندازیم به وضع زندگی علمای ربانی تا بدانیم که اگر خانواده ها به سفارشات اسلام عمل کنند چقدر والدین و فرزندان خوب میشوند...

یکی از نوه های امام رحمه الله چنین نقل می کند: من هر موقع پیش امام می رفتم، مرا تشویق به نماز می کرد. یادم می آید که وقتی 5 ساله بودم، وارد اتاق آقا شدم، دیدم دارد نماز می خواند، من هم پشت سر ایشان نماز خواندم. پس از نماز، امام چند کتاب به من جایزه دادند

پرهیز از افراط و تفریط در آموزش های دینی

از جمله نکته های مهمی که امام عزیز در زمینه پرورش حس مذهبی کودکان و نوجوانان به آن تأکید می فرمود، مخالفت ایشان با افراط و تفریط در آموزش مسائل دینی به کودکان بود. ایشان معتقد بود که باید

آموزه های دینی را به بهترین صورت و آسان ترین راه برای آنان جلوه داد و شوق آنان را به انجام دادن آنها برانگیخت. دختر امام رحمه الله:

در خاطره ای چنین نقل می کند

همسرم عادت داشت صبح ها دخترم را برای نماز بیدار کند. وقتی امام این موضوع را فهمید، فرمود: چهره شیرین اسلام را به کام بچه تلخ نکن

تکریم شخصیت کودکان و نوجوانان

از جمله روش های تربیتی که امام رحمه الله در رفتار با فرزندان خود به کار می برد، دادن آزادی و حق انتخاب به آنها بود که با این عمل، موجب پیدایش عزت نفس و شکوفایی استعدادها و شایستگی فرزندان می شد. دختر ایشان، در این زمینه چنین نقل می کند

امام در دوران بچگی [ما] آزادی مطلق به ما می دادند و به هیچ یک از کارهای ما کاری نداشتند. اما در دورانی که ما به سن بلوغ می رسیدیم و بزرگ تر می شدیم، ایشان بر بعضی مسائل ما نظارت داشتند

علامه طباطبایی

درباره روش رفتاری و تربیتی علامه طباطبایی، دختر ایشان چنین می گوید

با بچه ها بسیار صمیمی بودند. گاهی ساعات بسیاری از وقت گران بهای خود را صرف شنیدن حرف های ما یا آموختن نقاشی به ما و سرمشق دادن برای تکالیف مان می کردند.

میرزای شیرازی

درمورد این عالم بزرگوار، چنین بیان کرده اند: هرگز فرزندان را و حتی بچه های کوچک را صدا نمی زد، مگر اینکه قبل یا بعد از اسم آنها کلمه آقا یا خانم را می افزود. هنگامی که فرزندان به اتاق او وارد می شدند، به احترام آنان از جای خود بلند می شد یا می ایستاد، حتی در مورد فرزند 7 و 8 ساله اش نیز چنین بود.

دادن حق انتخاب و آزادی به کودکان

:یکی از نزدیکان آیت الله صالحی مازندرانی می گوید

هیچ گاه آقا نظراتش را بر اعضای خانواده تحمیل نمی کرد و آنها را در انتخاب و گزینش کارهای مختلف، تحصیل، تدریس، شغل، سفر و... آزاد می گذاشت و همیشه می فرمود: بین من و فرزندانم رابطه پدری و فرزندی وجود ندارد، بلکه مثل دو دوست با یکدیگر رفتار می کنیم.

همچنین، با نوه ها و فرزندان بسیار مهربان بود و آنان را تشویق به درس خواندن می کرد. وقتی نوه ها کارنامه های خود را می گرفتند، قبل از نشان دادن آن به پدر و مادرشان، به آقا نشان می دادند. یکی از نوه های ایشان می گوید: وقتی کارنامه را از مدرسه می گرفتم، اول از همه پیش آقا می بردم، ایشان لبخندی می زد و آفرین می گفت و مرا تشویق می کرد.

شهید مطهری

در مورد چگونگی شیوه های تربیتی شهید مطهری در قبال فرزندان، از ایشان سخنان بسیاری نقل شده است، از جمله اینکه یکی از فرزندان می گوید:

پدرم همان طور که در کارهای روزمره به طور منطقی و عادلانه رفتار می کرد، در خانه نیز همین طور بود. وی در کارهایی که ما ملزم به اجرای آن بودیم، هیچ گاه پای اجبار و زور را به میان نمی کشید. درباره یک

مسئله به ما آگاهی می داد و فواید و احتمالاً مضرات آن را بیان می کرد،
آن گاه ما را در انتخاب، انجام یا انجام ندادن آن کار آزاد می گذاشت...
از نظر درس با من این طور بود که اگر من اشکالی از درس هایم داشتم،
من را راهنمایی می کرد... پدرم درباره مطالعه ما حساس بود و می گفت:
انسان با مطالعه صحیح می تواند آینده روشنی داشته باشد و بدون
مطالعه، همچون درخت بی ثمر است

درباره اهمیت دادن و ارزش گذاری این استاد بزرگوار به فرزندان خود،
یکی از فرزندان وی چنین نقل می کند

بعد از شهادت ایشان وقتی نوشته های وی را می گشتیم، دیدیم که به
هر کدام از فرزندانش دفترچه ای اختصاص داده است که در آن از
نوشته ها و نقاشی های آنها نمونه هایی را نگهداری می کرد. این
موضوع، نظم و ارزشی را که او برای فرزندانش قائل بود، نشان می دهد.

راهکارهای امام برای پرهیز از تنبیه کودکان

دختر گرامی امام می گوید

یادم می آید که یک روز در ایام کودکی به حرف مادرم گوش نکردم ...
و کاری را که مادرم مخالف انجام آن بود، کردم. پدرم خیلی ناراحت شد
و به قصد تنبیه من از جابر خواست، ولی به بهانه های مختلف به من
فرصت داد که فرار کنم. همیشه همین طور بود، خودش را به کاری
مشغول می کرد، مثل: بالا زدن آستین ها، دنبال وسیله تنبیه گشتن و... تا
بچه ها فرصت کنند و بگریزند، ولی به خاطر عمل خود متنبه شوند...

امام(ره) برای فرزندانش احترام خاصی قائل بودند، گاهی اوقات بدون این که چیزی به فرزندان بگویند، به بهانه‌ای به آشپزخانه می رفتند و برای آنها چای می ریختند. خانم زهرا مصطفوی می گوید: وقتی ایشان به رادیو گوش می کردند و ما با همدیگر در حضورشان صحبت می کردیم امام بلند می شدند و توی حیاط می رفتند و آنجا رادیو گوش می کردند (اما) به ما نمی گفتند از اتاق من بیرون بروید.

کمک در آشپزخانه

خانم دباغ نقل می کند: روزی بر حسب اتفاق تعداد میهمانان منزل امام زیاد شد، پس از صرف غذا ظرف ها را جمع کردم و به آشپزخانه بردم. با زهرا- دختر آقای اشراقی- آماده شدیم که ظرف ها را بشوئیم. اما دیدم که خود امام هم بلافاصله به آشپزخانه آمدند. از زهرا پرسیدم: "حاج آقا چرا به آشپزخانه آمده اند؟" و حق داشتم که تعجب کنم، زیرا وقت وضو نبود؛ اما امام آستین هایشان را بالا زدند و فرمودند: چون ظرف های امروز زیاد است آمده ام کمکتان کنم. بدنم شروع به لرزیدن کرد. خدایا چه می بینم! به زهرا گفتم تو را به خدا از امام خواهش کنی که ایشان تشریف ببرند. خود ما ظرف ها را می شوئیم. (همان، ص 173)

دختر حضرت امام خانم فریده مصطفوی نقل می کند: امام همیشه در کارهای منزل کمک می کردند و به ما نیز می گفتند: کمک از بهشت آمده است.

مثلا خودشان چای می ریختند. حتی وقتی لیوان آبی می خواستند، به کسی دستور نمی دادند، بلکه خودشان به آشپزخانه می رفتند و لیوان را آب می کردند.

خودم باید کار کنم

در جمع نشسته بودیم، می دیدیم که آقا دارند به طرف آشپزخانه می روند. از ایشان سوال می کردیم، می گفتند

می روم آب بخورم

می گفتیم: "به ما بگویید تا برایتان آب بیاوریم." می گفتند: مگر خودم نمی توانم این کار را انجام بدهم؟ بعد با خنده می گفتند: انسان باید ... (خودکفا باشد). (پا به پای آفتاب، ج 1، ص 103)

کمک به همسر در کار منزل و بچه داری

عروس حضرت امام(ره) خانم فاطمه طباطبایی نقل می کند که: خانم می گفتند: چون بچه هایشان شب تا صبح گریه می کردند و ایشان مجبور

بودند تا صبح بیدار بمانند، امام شب را تقسیم کرده بودند. یعنی مثلاً دو ساعت ایشان بچه را ساکت می کردند و خانم می خوابیدند و بعد دو ساعت خودشان می خوابیدند و خانم بچه را نگه می داشتند. البته روزها که مشغول درس و بحث بودند، فرصتی برای نگهداری بچه ها نداشتند

رعایت حال خانواده

میرزا جواد آقا تهرانی شبی، دیروقت به منزل می آیند؛ به در منزل که ^[۱] می رسند، متوجه می شوند کلید منزل همراهشان نیست، به خاطر رعایت حال خانواده شان که در #خواب بودند، از در زدن خودداری کرده و با توجه به این که هوا هم قدری سرد بوده است، در کوچه می مانند و تا اذان صبح همانجا قدم می زنند. هنگام #اذان که اهل خانه می باید برای #نماز صبح بیدار شوند، آقا در می زنند و وارد خانه می شوند، یکی از

فرزندان ایشان که از این قضیه خبردار می‌شود، سؤال می‌کند چرا زنگ
نزدید؟

ایشان می‌گویند: شما خواب بودید، زنگ من موجب اذیت و آزار شما [?] می‌شد

شیخ زکزاکی را زن ذلیل خطاب می‌کردند. به قول دخترش «بدیعه»
شیخ همه کارهایش را خودش انجام می‌دهد و در کارهای خانه هم کمک
می‌کند. یک بار هم به اعضای خانواده‌اش دستور نداده، حتی برای
آوردن یک لیوان آب. حتی ظرف‌های غذا را هم خودش می‌شوید. در
بچه‌داری هم همسرش را دست تنها نمی‌گذارد و هر کاری از دستش
بربیاید انجام می‌دهد.

شیخ زکزاکی را همه در قامت رهبر و امام شیعیان نیجریه می‌شناسند. مرد سختی که در برابر استعمارگران ایستاد، کسی که جنبش اسلامی نیجریه را تاسیس کرد و سال‌های سخت زندان را به جان خرید. شهادت چندن از فرزندان را دید و دل میلیون‌ها نیجریه‌ای را فتح کرد. اما این گزارش قرار است چهره دیگری از شیخ زکزاکی را به نمایش بگذارد. چهره لطیف از مردی که به مقاومت و سختی مشهور است.

!عشقی که باید از زندگی شیخ و همسرش سرمشق شود

شیخ زکزاکی لطافت دین را در رفتار با همسرش به تصویر می‌کشد. مردی که عشق و احترام به همسرش را واژه به واژه از احادیث پیامبر (ص) آموخته و زندگی‌اش سراسر تجلی این احادیث است. همسرش می‌گوید: «در همه این سال‌ها شیخ احترام فوق‌العاده‌ای برایم قائل بوده. حتی یک بار به من نگفت یک لیوان آب برایم بپار. از همان ابتدای زندگی تمام کارهایش را خودش انجام می‌داد در حالی که سرش خیلی شلوغ بود. وقتی برای سخنرانی می‌رفت اتاقش را مرتب می‌کردم، اما

شیخ ناراحت می شد و می گفت شما چرا این کار را کردید؟! گاهی خودش غذا درست می کند و لباس هایش را می شوید. حتی نسبت به فرزنداناش هم این احترام را قائل است و هیچ وقت از آن ها کاری را «نخواسته تا برایش انجام دهند»

البته این عشق و احترام دوطرفه است. شیخ و همسرش نه تنها در انتخاب دین و راه و رسم صحیح الگوی مردم نیجریه بودند بلکه این همیشه با هم بودن و هم سنگر بودن شان برای مردم نیجریه الگویی بود در زندگی مشترک. «بدیعه» دختر شیخ از مادرش می گوید؛ از زینب که همیشه و همه جا کنار همسرش بوده: «مادرم نیز صبر زیادی دارد. شیخ دائم مشغول فعالیت است و مادر در بعضی از حرکات ها خیلی پدر را یاری می دهد. این سال های اخیر جایی نبود که پدر برای سخنرانی برود و مادر همراهش نباشد. می گفت دوست ندارم بمانم خانه و بشنوم شیخ را شهید کردند. حتی موقع دستگیری شیخ، مادرم زینب را هم با او دستگیر کردند. یادم می آید مثل همیشه یک بار همراه پدر بودند و به

شیخ حمله می‌شود تا به مادرم تیر نمی‌زنند نمی‌توانند خودشان را به شیخ
»برسانند

شیخ زکزاکی و همسرش

شیخ زکزاکی لطافت دین را در رفتار با همسرش به تصویر می‌کشد

راز عاقبت بخیری فرزندان شیخ زکزاکی

شیخ زکزاکی ۹ فرزند داشت و ۶ پسرش در جریان راهپیمایی روز
قدس و حمله به منزل ایشان به شهادت رسیدند. اما راز عاقبت بخیری
فرزندان شیخ زکزاکی حتما ریشه‌ای در تربیت این مرد بزرگ دارد.
پدری که از کودکی راه درست را به فرزندان نشان می‌داد.
نصیحت‌شان می‌کرد. اما همیشه به آن‌ها می‌گفت: خودتان باید فکر کنید
ببینید راه درست کدام است! در خانه شیخ زکزاکی همه نماز شب
می‌خواندند. بدون اینکه کسی، کسی را مجبور کند. چون شیخ هر شب و

همیشه نماز شب می‌خواند و چون فرزندانش آثار این عبادت را در خلق و خوی خوبش دیده بودند مثل پدر به نماز شب می‌ایستادند

بدیعه از راز تربیت پدرش می‌گوید: «هیچ وقت ندیدم با ما دعا کنند. مثلاً اگر کاری را می‌کردیم که ایشان دوست نداشت ابداً ناگهان ناراحتی‌شان را بروز نمی‌داد، اما غیر مستقیم نصیحت می‌کرد. در خانه شیخ همه بچه‌ها از ۵ سالگی روزه کامل می‌گرفتند. یک‌بار برادر کوچکم را که برای سحری بیدار نکردیم خیلی گریه می‌کرد که چرا بیدارم نکردید. ایشان ما را طوری تربیت کردند که نباید برای هر کاری می‌پرسیدیم چه کنیم؟ می‌گفت باید فکر کنی و از عقل خودت استفاده کنی. همیشه می‌گوید باید بلد باشید روزی که من نباشم چطور جلو بروید و نباید با اجبار کاری کنید. به ما یاد داد که در مورد همه چیز لازم نیست نگاهمان به دهان او باشد. می‌گفت اگر عقلت می‌گوید کاری درست است انجام ده.»

«بده نیازی نیست به من بگویند

علامه طباطبایی(ره) به دخترانشان بیشتر احترام می گذاشتند و می فرمودند: «به اینها باید محبت بیشتری شود، تا در زندگی آینده با نشاط باشند و بتوانند همسری خوب و مادری شایسته باشند

همسرش عقیده داشت که دختر باید در خانه کار کند اما علامه(ره) می فرمودند: «به آنها فشار نیاور، آنها اکنون باید آرامش داشته باشند و هنوز موقع کار کردنشان فرا نرسیده است

دختر علامه(ره) نقل می کند: بعضی مواقع غذایی درست می کردیم که کمی خراب می شد، پدرم اصلاً به روی خودش هم نمی آورد و خیلی هم تعریف می کرد. به مادرم می فرمود: اینها امانت خدا هستند، هر چه آدم

«به اینها احترام بگذارد، خدا و پیغمبر خوشحال می شوند

ایشان ادامه می‌دهد: تربیت ما فقط در دوران کودکی شکل نگرفت من
»پس از ازدواج نیز همیشه از راهنمایی پدرم بهره‌مند می‌شدم

(آیت الله شهید بهشتی)ره

دختر ایشان نقل می کند: زندگی در یک آپارتمان در آلمان، خیلی
یکنواخت و خسته کننده بود؛ به ویژه برای ما که فرزندان خردسالی
بودیم و از ایران با ان همه اشنایانی که داشتیم وارد محیط غربت شده
بودیم.

پدرم برای جبران این مسئله معمولاً آخر هفته ما را به اطراف هامبورگ
برای تفریح و استراحت می برد. جالب اینجا بود که حتماً قبل از این
مسافرت‌های کوتاهف از همه ما سوال می کردند: «بچه‌ها این هفته کجا
برویم بهتر است؟» وقتی نظر ما را می گرفتند حرکت می کردیم. با این
روش حتی برادر چند ساله‌ام هم احساس می کرد که نظرش در خانه مهم
است و به حساب می آید.

و برخورد ایشان با فرزندان، در دوران نوجوانی و جوانی را این گونه توصیف می کنند: «برای من خواستگارهای متعددی می آمد که در بین آنها انسان های مومن و گاهی پولدار هم بودند، ولی من همه را رد می کردم.

یک روز پدرم که اهل استدلال و منطق بودند و در رفتارشان جنبه دستور دادن نبود، به من گفت: دخترم! این که نمی شود، شما همه کسانی که آمده اند را رد کرده ای.

در میان آنها انسان های خوبی هم بوده اند، پس سلیقه شما چیست؟ گفتم: من می خواهم درس بخوانم و به دانشگاه بروم، و به کسی اهمیت می دهم. که بشود در زندگی با او، دو کلمه حرف حساب زد و به تفاهم رسید.

ایشان به شدت استقبال کرده و گفتند: «آفرین به دخترم که می خواهد تحصیلاتش را ادامه دهد»، سپس پرسیدند: حالا از چه قشری؟ گفتم:

معمولا این افراد از قشر فرهنگی هستند. تا این که به آقای اژه‌ای که
طلبه‌ای جوان و معلم بود جواب مثبت دادم^{۲۶}

